



Analyzing the Foundations of the Continuation of Ownership Capacity Postmortem

Ahmad Adibi, PhD Candidate, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Dr. Mohammad Mahdi Al-Sharif  (Corresponding Author), Associate Professor, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Email: M.alsharif@ase.ui.ac.ir

Dr. Alireza Arashpour, Associate, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Abstract

Many legal scholars view death as the termination of a person's legal capacity based on the verbal generality of Article 956 of the Civil Code, therefore considering the deceased as lacking legal capacity. Undoubtedly, "the capacity to exercise rights" (*'Ahliyyat-i-istiṣfā'*) and "the part of legal capacity to enjoy rights" (*'Ahliyyat-i tamattu'*), which inherently cannot survive after death (such as the rights arising from marriage) cease upon death. However, "the right to own property" and "the capacity to acquire property" (*'Ahliyyat-i tamalluk'*) as one of the aspects of competence to acquire rights (*'Ahliyyat-i tamattu'*) can survive and are continued limitedly after death. Generally, Islamic Law does not deem the capacity for ownership (*'Ahliyyat-i tamalluk'*) to be exclusive to the living, allowing entities such as religious funds (*Vujūhāt-i Shar'iyah*) and endowments (*waqf*) to possess the capacity for ownership. The present study, conducted through the descriptive-analytical method, concludes that the generalization on Article 956 of the Civil Code is unreliable, and that the possibility of the continuation of ownership after death, as well as new acquisitions following death, are accepted in specific cases. The prime example of the first case is found in the continuity of "the estate of a debt owned" (*mātarak mawḍū' dayn mustaghraq*) in the ownership of the deceased person and its non-transfer to the heirs. Examples of new ownership after death include: "the ownership of the deceased over the blood money for murder", "*mālikiyyat-i taqdīrī* on the blood money of murder", "the return of ownership of the property to the deceased in the case of the heirs' cancellation", and the "ownership of the deceased over items that he caused before death", such as fish caught after the fisherman's death, which ends up in the fishing net.

Keywords: ownership capacity after death, ownership of the deceased, continuity of ownership after death, new ownership after death, ownership capacity of the deceased.





سال ۵۶ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۹ - زمستان ۱۴۰۳، ص ۳۶ - ۱۱	HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۱۷
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.80889.1531

بررسی مبانی تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ

احمد ادیبی

دانشجوی دکتری گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

دکتر محمد مهدی الشریف (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

Email: M.alsharif@ase.ui.ac.ir

دکتر علیرضا آرشپور

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

چکیده

بسیاری از حقوق‌دانان به تأسی از اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی، مرگ را پایان‌بخش اهلیت انسان دانسته و متوفا را فاقد اهلیت قلمداد کرده‌اند. شکی نیست که «اهلیت استیفا» و «آن بخش از اهلیت تمتع»، که ذاتاً قابلیت بقای بعد از فوت را ندارد؛ همانند حقوق ناشی از زوجیت، با مرگ از بین می‌رود؛ اما «حق داشتن ملک» و «اهلیت تملک» به‌عنوان یکی از جلوه‌های اهلیت تمتع، بعد از مرگ، به‌صورت محدود امکان بقا و تداوم دارد. اصولاً شریعت اسلام اهلیت تملک را مختص به انسان زنده ندانسته و برای نهادهایی نظیر «وجوهات شرعی» و «وقف»، اهلیت تملک در نظر گرفته است. براساس نتایج این پژوهش، که به‌روش توصیفی تحلیلی انجام پذیرفته، دانسته می‌شود که اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی قابل اتکا نبوده و امکان تداوم مالکیت پس از مرگ و حتی تملک جدید پس از فوت، در موارد خاص پذیرفته شده است. مصداق بارز مورد اول را باید در بقای «ماترک موضوع دین مُستغرق» در مالکیت شخص متوفا و عدم انتقال آن به وراثت جست و مصداق مالکیت جدید پس از مرگ نیز عبارت‌اند از: «مالکیت متوفا بر دینه ناشی از جنایت بر میت»، «مالکیت تقدیری بر دینه قتل»، «عودت مالکیت مبیع به متوفا در صورت فسخ ورثه» و «مالکیت متوفا بر اشیایی که قبل از فوت سبب آن‌ها را ایجاد کرده است؛ همچون صیدی که بعد از مرگ صیاد در تور ماهیگیری می‌افتد.»

واژگان کلیدی: اهلیت تملک پس از مرگ، اهلیت متوفا، بقای مالکیت پس از مرگ، تملک جدید پس از مرگ، اهلیت تمتع میت.

مقدمه

«اهلیت» عبارت است از: صلاحیت و شایستگی فرد برای داراشدن و اجرای حقوق و تکالیف^۱ که به دو دسته تقسیم می‌شود: اهلیت تمتع و اهلیت استیفا. اهلیت تمتع که در بسیاری از کتب فقهی از آن تحت عنوان «اهلیة الوجوب» یاد می‌شود، قابلیت است که فرد به اعتبار آن می‌تواند صاحب حق شود. اهلیت استیفا نیز که در عربی با نام «اهلیة الاداء» به کار می‌رود، عبارت است از: قابلیت که افراد بتوانند نسبت به اجرای حقوق خود اقدام کنند.^۲

همچنان‌که در ماده ۹۵۸ قانونی مدنی نیز ذکر شده، پرواضح است که برای داشتن اهلیت استیفا، وجود شرایط عامه؛ یعنی عقل و بلوغ و رشد ضروری است،^۳ لذا تصور تداوم اهلیت استیفا بعد از مرگ پذیرفتنی نیست.

اهلیت تمتع عبارت است از: شایستگی داشتن حق و برعهده گرفتن تکالیف. قدر متیقن تعریف‌های ارائه شده از اهلیت تمتع، همانا «شایستگی داشتن حقوق» است که یکی از فروع آن، حق داشتن مالکیت و اهلیت تملک است.^۴ با توجه به اینکه قانون مدنی در ماده ۹۵۸ بیان می‌دارد: «هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود»؛ بسیاری از تعاریف ارائه شده، اهلیت تمتع را مختص به انسان دانسته و آن را بر واژه انسان اطلاق کرده‌اند.^۵

در برخی دیگر از تعاریف نیز اهلیت تمتع از لوازم ذاتی حیات انسان در نظر گرفته شده و شرط برخورداری از اهلیت تمتع را زنده بودن انگاشته‌اند.^۶ حال آنکه، تلقی مالکیت برای مواردی غیر از انسان زنده، سابقه تاریخی داشته^۷ و در فقه غنی اسلامی نیز در بحث وصیت و وقف بر جهات و مساجد و مدارس؛ برای جهت تعیین شده، اهلیت تمتع و تملک قائل شده‌اند و در صورت وقف بر مساجد، مال موقوفه را داخل در مالکیت خود مسجد می‌دانند^۸ و ثابت می‌کنند که در فقه، اهلیت تملک و تمتع،

۱. شهیدی، تشکیل قراردادهای و تعهدات، ۲۴۶.

۲. هدایت‌نیا، حقوق غیرایرانیان در جمهوری اسلامی ایران، ۷۰؛ تفتازانی، صدرالشریعه الثانی، شرح التلویح علی التوضیح لمثن التفتیح فی اصول الفقه، ۳۳۷؛ مغنیه، فقه الإمام جعفر الصادق (ع)، ۵۱/۳.

۳. داوودی و همکاران، نقش فقهای شیعه در حل مسائل مستحدثه، ۱۱۷؛ اعرافی، فقه تربیتی، ۱۶۸/۱۷؛ حسنی، نظریة العقد فی الفقه الجعفری، ۵۶.

۴. عمران، الأسس العامة فی القانون، ۱۴۱؛ حکیم و همکاران، الضمان فی الفقه الإسلامی، ۲۵۴.

۵. انصاری، فاضل لنکرانی، احکام و حقوق کودکان در اسلام، ۲۳۸/۴۰؛ لطفی، مبانی فقه، ۵۰؛ اعرافی، فقه تربیتی، ۱۲۷/۱۷، ۱۲۸، ۱۳۰.

۶. رضوانی، بررسی تحلیلی و تطبیقی جرائم قذف، افتراء و توهین، ۱۵۷.

۷. موسوی بجنوردی، مقتدایی، «دمه از دیدگاه فقه امامیه با رویکردی بر نظرات امام خمینی (س)»، ۲۶.

۸. شهید ثانی، حاشیة الارشاد، ۴۲۷/۲؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۱۵۶/۳؛ کلپایگانی، هدایة العباد، ۱۴۱/۲؛ امامی خراسانی، الحاشیة الأولى علی المکاسب، ۱۱۶؛ ابن‌سعید، الجامع للشرائع، ۳۷۰؛ ساکت، دیباجة‌ای بر دانش حقوق، ۸۸.

مخصوص انسان زنده نیست. «الملک بسبب الوقف و شبهه، کالمسجد و المدرسة و غیرهما، فکل ما یوقف علیهما فهو ملک لهما...» و «کذا نماءات الموقوف علی المسجد فهي ملک طلق للمسجد لا یجوز فیها سائر التصرفات الناقلة.»^۹ در نظر گرفتن مالکیت برای اشیا یا مفاهیم انتزاعی، در بدو امر ممکن است عجیب به نظر برسد اما واقعیت آن است که بنای عقلا، بر امکان اعتبار مالکیت برای غیرانسان است و اصولاً مالکیت پدیده‌ای است اعتباری که مستلزم وجود فیزیکی و خارجی نیست و ممکن است برای اموری که در عالم اعتبار نیز وجود دارد، تعیین مالکیت شود.^{۱۰} براین اساس است که در فقه می‌توان شاهد مفاهیم و ساختارهایی، نظیر اهلیت و صلاحیت اعتباری باشیم^{۱۱} که برای موضوعاتی مانند حکومت، حاکم، موقوفات، بیت المال، وجوهات شرعی و اماکن مقدسه نظیر مسجد، کعبه، کلیسا در نظر گرفته شده است.^{۱۲}

با مرگ اصولاً ملکیت شخص قطع می‌شود، مگر اینکه دلیلی بر ترتب و بقای آثار مالکیت موجود باشد.^{۱۳} باتوجه به ادله قاطع و متعددی که در این مقاله بدان اشاره و بررسی شده است، به وضوح در فقه می‌توان شاهد احکامی بود که به صورت ضمنی برای مردگان اهلیت تملک در نظر گرفته شده است.^{۱۴} به کار بردن مکرر واژه‌هایی نظیر ملک المیت،^{۱۵} حق المیت^{۱۶} و مال المیت^{۱۷} در متون فقهی که حتی در روایات نیز می‌توان شاهد آن بود،^{۱۸} دلالتی واضح بر امکان بقای مالکیت متوفا بر ماترک دارد.^{۱۹} جمع بین آیات نیز اقتضای آن دارد که ماترک بعد از تصفیه دیون و وصایا، انتقال دانی به وراث باشد و در صورت استیعاب دیون بر ترکه، چیزی به وراث نرسد^{۲۰} و اساساً ماترک متوفا بعد از اخراج دیون است که قابلیت مسماً به «ارث» را پیدا خواهد کرد.^{۲۱} افزون بر اینکه، مقتضای اصل استصحاب نیز بقای مالکیت پس

۹. مکارم شیرازی، بحوث فقهیه هامة، ۳۴۸.

۱۰. روحانی، منهاج الفقاهة، ۳۷۶/۶؛ محسنی، القواعد الأصولية والفقهية في المستمسک، ۳۵۱.

۱۱. قنبری رباطی، فلاح، «ماهیت شخصیت حقوقی در فقه و حقوق اسلامی»، ۴۲.

۱۲. علوی قزوینی، «وضعیت حقوقی ترکه مدیون در دوران تصفیه»، ۱۱۴؛ آقائری، «بررسی فقهی حقوقی شخصیت حقوقی»، ۱۱۸؛ آقامهدوی، حبیبیان،

«بررسی اهلیت شخص حقوقی در فقه و حقوق»، ۲۷.

۱۳. کرباسی، الارث فی الفقه الجعفری، ۵۴/۳.

۱۴. امین، «درآمدی بر نظریه شخصیت حقوقی در فقه امامیه»، ۵۴۵.

۱۵. اراکی، رساله فی الارث، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸؛ صیمری، غایة المرام، ۳۰۴/۳.

۱۶. آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب، ۱۱۸.

۱۷. طباطبایی قمی، سیلوی، مصباح الناسک، ۱۳۷/۱؛ علوی گرگانی، منهج الناسکین، ۳۶؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۷۶/۴.

۱۸. حر عاملی، تفصیل وسائل الشریعة، ۴۲۳/۱۰.

۱۹. ترحینی عاملی، الزبده الفقهیة، ۲۹۲/۳.

۲۰. گلپایگانی، القضاء و الشهادات، ۴۰۰/۱.

۲۱. ترحینی عاملی، الزبده الفقهیة، ۳۹۲/۳.

از مرگ است، مگر اینکه تصور شود که عَقلاً بین اعتبار مالکیت برای زندگان و اعتبار مالکیت برای مردگان قائل به تفاوت هستند و استصحاب نمی‌تواند ارتباط‌دهنده بین این دو قسم از مالکیت باشد که چنین چیزی بعید است؛^{۲۲} چون ملکیت در حقیقت مبتنی بر رابطه مالک و مملوک است، برخی متوفا را فاقد قابلیت لازم برای ورود به چنین رابطه‌ای دانسته‌اند،^{۲۳} برخی نیز مالکیت را صفتی وجودی در نظر می‌گیرند که در پرتو آن امکان مالک‌بودن متوفا به سبب معدوم‌بودن منتفی خواهد بود.^{۲۴} بطلان این استدلال بی‌نیاز از توضیح است؛ چراکه امکان مالک‌بودن آدمی مبتنی بر جسم مادی و فیزیکی نیست که با مرگ از بین رود، بلکه مبتنی بر موجودیت و اهلیتی است که شارع و قانونگذار برای انسان‌ها و شرکت‌ها در نظر گرفته است. اگر «وجود فیزیکی خارجی» شرط لازم برای امکان مالکیت بود، لاجرم عناوین و جهات و شرکت‌ها هم هیچ‌گاه نمی‌توانستند اهلیت مالک‌بودن را کسب کنند! ملکیت نیازمند وجود خارجی نیست و اعتبارکردن آن برای معدوم ممکن است. بر همین اساس است که جواز تملک به وسیله مردگان چه به صورت بقای مالکیت پیش از مرگ و چه به صورت حدوث مالکیت جدید بعد از مرگ پذیرفته شده است.^{۲۵} اگر با اعتبارکردن، امکان در نظر گرفتن مالکیت برای «اشیا و شرکت‌ها و عناوین و جهات» وجود دارد، پس با همان مقدار اعتبار نیز امکان تصور مالک‌بودن متوفا نیز پذیرفتنی است؛ مخصوصاً اینکه قرائن و امارات متعددی در فقه و قانون بر این مهم اقامه شده است که در ادامه بدان می‌پردازیم. اصولاً موضوعات اعتباری، از جمله امور تسامحی است که مشمولیت آن، در برگیرنده متوفا نیز است و می‌تواند مبنایی برای جواز «امکان ایجاد مالکیت جدید پس از مرگ» در نظر گرفته شود.^{۲۶} از دیگر مواردی که سبب توجیه امکان بقای مالکیت متوفا بر ماترک می‌شود، لزوم ادای دیونی است که متوفا قبل از مرگ، موجب پیدایش سبب آن بوده اما ضرر آن بعدها ظاهر شده است؛ مانند اینکه متوفا در زمان حیات چاهی حفر کرده باشد و بعد از مرگش شخصی در آن بیفتد یا اینکه در زمان حیات مرتکب جرحی شود که بعد از مرگ ضارب، مجنی‌علیه نیز به سبب سرایت فوت کند.^{۲۷} پرواضح است که ادای چنین دیونی که بعد از مرگ ایجاد می‌شود، در صورتی از ماترک متوفا میسر خواهد بود که قائل به بقای مالکیت متوفا بر ماترک باشیم؛ در غیر این صورت، اگر ماترک به محض فوت به وراثت منتقل شود، امکان ادای دیونی که بعد از مرگ ایجاد می‌شود از ترکه متصور نخواهد

۲۲. گلپایگانی، القضاء و الشهادات، ۴۰/۱.

۲۳. حسنی، نظریة العقد فی الفقه الجعفری، ۶۰.

۲۴. آشتیانی، کتاب القضاء، ۵۷۷/۱.

۲۵. آخوند خراسانی، کتاب فی الوقف، ۲۱.

۲۶. محسنی، القواعد الأصولیة و الفقهیة فی المستمسک، ۳۵۱/۸.

۲۷. محسنی، القواعد الأصولیة و الفقهیة فی المستمسک، ۳۵۱/۸.

بود؛ چراکه هیچ‌کس مسئول ادای دیگران نیست و نمی‌توان دیون متوفا را از مایملک وراث پرداخت کرد!

قانون مدنی ایران در ماده ۹۵۶ مقرر می‌دارد: «اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود.» حقوق‌دانان ایران نیز با اعتماد به اطلاق این ماده، مرگ را نقطه پایان اهلیت انسان دانسته‌اند. به نظر می‌رسد استفاده زوال کامل اهلیت انسان با مرگ از این ماده درست نیست؛ زیرا اولاً، قانونگذار در ماده ۹۵۶ مرگ را پایان «اهلیت شخص برای دارا شدن حقوق یا همان اهلیت استیفا» اعلام کرده و در خصوص سایر ابعاد اهلیت؛ یعنی «اهلیت تملک» ساکت است و ثانیاً، احکام متعددی در قانون مدنی یا قوانین دیگر ایران وجود دارد که جز با پذیرش اهلیت مردگان (ولو به صورت محدود) توجیه‌شدنی نیست. برای نمونه، قانونگذار در قانون مدنی در مواد ۲۹۱ (برای ذمه میت)، ۱۲۶۷ (اقرار به نفع متوفا)، ۶۸۷ (ضمانت از دیون متوفا) و در قانون مجازات اسلامی در تبصره ۲ ماده ۲۰۱ (در بحث مالکیت متوفا بر دیه) و در قانون تجارت در ماده ۴۱۲ (در بحث اعلام ورشکستگی متوفا)، تلویحاً وجود اهلیت اموات را تأیید و به مسائلی اشاره کرده که نوعاً از آثار و عوارض وجود اهلیت ولو محدود برای اموات است و اعتبار اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی را مخدوش می‌کند. از این‌روست که ماده ۹۵۶ آن‌چنان با استثنائات و تخصیص‌های متعددی همراه است که نوعاً دچار تخصیص اکثر یا استثنای مستغرق شده است؛ چه اینکه این ماده، اهلیت را محدود به زمان تولد تا مرگ کرده است، در حالی که از سویی اولاً، امکان مالکیت جنین در اسلام به شرط زنده به دنیا آمدن پذیرفته شده است؛^{۲۸} ثانیاً، وصیت به نفع جنین طبق ماده ۸۵۱ قانون مدنی صحیح قلمداد شده و نمائات موصی به که در طول دوره جنینی ظاهر می‌شود در ملکیت خود جنین ایجاد می‌شود؛ ثالثاً، نفقه جنین در طلاق رجعی یا عده وفات متعلق به خود جنین است^{۲۹} که بدون داشتن اهلیت مالک بودن، هیچ‌کدام از این امور ممکن نمی‌بود. از سوی دیگر، امکان مالکیت متوفا پس از مرگ نیز بنا بر ادله قاطعی که در تحقیق حاضر بدان پرداخته شده، محرز است و اطلاق ماده ۹۵۶ را غیر معتبر می‌سازد.

باتوجه به لزوم تعیین تکلیف مالکیت ترکه از لحظه فوت شخص تا زمان تقسیم آن بین وراث و موصی لهم و نیز مسائلی که در خصوص وضعیت ملکیت ترکه در صورت استیعاب دیون و چالش‌های حقوقی که در این خصوص وجود دارد، مقالاتی از این دست نگاشته شده است: «بررسی فقهی حقوقی ترکه پس از فوت متوفا»،^{۳۰} «بررسی شخصیت حقوقی ترکه»،^{۳۱} «وضعیت حقوقی ترکه مدیون در دوران

۲۸. آقائظری، «بررسی فقهی حقوقی شخصیت حقوقی»، ۱۱۷.

۲۹. قاسم‌زاده، «اهلیت جنین و اداره اموال او»، ۱۸۴.

۳۰. قهرلی درافشان، محمد مهدی، محمد هادی قهرلی درافشان.

تصفیه».^{۳۲} از این روست که خلأ نسبتاً واضحی در خصوص بررسی «اهلیت تملک بعد از مرگ» در منابع و آثار حقوقی و فقهی مشاهده شدنی است. به رغم اشاره ضمنی به این موضوع در مقاله «مبانی تداوم شخصیت حقوقی انسان پس از مرگ در مذاهب خمس و حقوق موضوعه»،^{۳۳} لزوم ارائه ادله اثباتی جامع تر و مبنای نظری کامل تر برای اثبات تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ کاملاً محسوس است و می توان ادعا کرد که در خصوص «اهلیت تملک بعد از مرگ»، پژوهش جامعی انجام پذیرفته است و اثبات این مهم مستلزم انجام تحقیقی فراگیر است که در نوشتار حاضر با ارجاع به بیش از صد منبع تفصیلاً بدان می پردازیم.

۱. بقای مالکیت پس از مرگ

با مرگ اصولاً ملکیت از شخص منقطع می شود و ترکۀ متوفای آمادۀ تصفیۀ دیون و تقسیم بین وراث می شود اما این قاعده با استثنائاتی همراه است و در شرایطی خاص، ماترک، قابلیت انتقال فوری به ورثه را ندارد و بالاجبار تا زمان تعیین تکلیف، در حکم مالکیت متوفای باقی می ماند که ذیلاً به اهم مصادیق آن پرداخته می شود.

۱. ۱. بقای مالکیت متوفای بر ترکۀ در صورت وجود دین مستوعب

مشهور آن است که جمیع ترکۀ با مرگ به وراث منتقل می شود،^{۳۴} مگر آنکه دیون متوفای مستوعب بر ترکۀ او باشد که در این صورت چیزی به وراث منتقل نمی شود.^{۳۵} حتی در صورت عدم استیعاب دیون بر ترکۀ نیز براساس برخی نظرات، آن قسمت از ترکۀ که در مقابل دین قرار می گیرد قابل انتقال به وراث نیست^{۳۶} و لازمه چنین امری آن است متوفای را «مالک ترکۀ» در نظر بگیریم یا اینکه حداقل «ماترک را در حکم مال متوفای» قلمداد کنیم؛ چراکه معقول نیست که ماترک مشمول دین، با مرگ از مالکیت متوفای خارج شود و داخل در مالکیت ورثه هم نشود و بلامالک شود!^{۳۷}

۱. ۲. بقای مالکیت متوفای بر آن قسمت از ترکۀ که متعلق دین است

ظاهراً آیه «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ» دلالت بر این دارد که حصول ملکیت ورثه نسبت به

۳۱. غلامعلی زاده کجو، رضایی.

۳۲. علوی قزوینی.

۳۳. قدرتی.

۳۴. کرباسی، الإِثْرُ فِي الْفَقْهِ الْجَعْفَرِيِّ، ۳۵.

۳۵. گلیپایگانی، القضاء و الشهادات، ۴۰۰/۱.

۳۶. همدانی، مصابح الفقیه، ۴۱۲/۱۳.

۳۷. کاشف الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۲۴.

ماترک، متوقف بر عدم وجود وصیت یا دین است، که درحقیقت تخصیص دهنده عموم «ماترکه المیت فهو لواثره» است.^{۳۸} پرواضح است که صرف وجود دین سبب عدم امکان انتقال کل ترکه به وراثت نیست،^{۳۹} بلکه صرفاً بحث بر سر عدم امکان انتقال آن مقدار از ترکه است که در مقابل دین قرار می‌گیرد؛ به عبارت بهتر، اگر دین بر ترکه مستوعب نباشد، صرفاً نسبت به آن مقدار که در مقابل دین نیست قابلیت انتقال به وراثت را دارد، اما راجع به آن مقدار که در مقابل دین قرار می‌گیرد، ترکه در حکم مال میت است و انتقال دادنی به وراثت نخواهد بود.^{۴۰} فایده عملی،^{۴۱} در تحقق ملکیت میت یا ورثه در خصوص نمائات ترکه است؛ به این صورت که، اگر ترکه مال میت باشد، نمائات آن هم در ملکیت او ایجاد شده است و دیون و صایای وی از این طریق پرداخت‌شدنی است، اما اگر ترکه جمعاً ملک ورثه باشد، نمائات در ملکیت او ایجاد شده است و نتیجتاً پرداخت دیون متوفا از آن ممکن نیست.^{۴۲}

۳. ۱. بقای مالکیت متوفا بر ترکه مستغرق دین

در صورت فراگرفتن دیون بر ترکه، حکم اجماعی وجود دارد که وراثت حق تصرف در ترکه را ندارند.^{۴۳} علت، واضح است؛ اگر دیون متوفا بیش از اموال او باشد اساساً چیزی به وراثت نخواهد رسید تا بتوانند در آن تصرف کنند! افزون بر این استدلال عقلانی، براساس نص و اجماع منقول و مؤیدات بسیار دیگر نیز ترکه در صورت استیعاب دیون، در حکم مال میت باقی خواهد ماند.^{۴۴} و انتقال ترکه به ورثه در صورتی است که ترکه، متعلق دین مستوعب نباشد.^{۴۵} پرواضح است که اگر ترکه به محض فوت به وراثت منتقل نشود و تا زمان تعیین سهام دیان قابل انتقال به آن‌ها نیز نباشد، عقلاً در مالکیت متوفا باقی خواهد ماند و به تعبیر فقهی، که به اکثریت متقدمان نیز منسوب شده است، ترکه در حکم مال میت خواهد بود.^{۴۶} البته برخی نیز با چنین نظری اظهار مخالفت کرده‌اند.^{۴۷} فایده عملی این قضیه، در بحث زکات متبلور می‌شود. ترکه‌ای که

۳۸. عراقی، کتاب القضاء، ۳۴۳.

۳۹. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲/۴۶۱۵.

۴۰. محقق حلی، شرائع الاسلام، ۱۰/۴.

۴۱. قبولی درافشان، محمد مهدی، محمد هادی قبولی درافشان، «بررسی فقهی حقوقی ترکه پس از فوت متوفی»، ۱۵۸.

۴۲. کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۸۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۷۲/۲۴؛ همدانی، مصباح الفقیه، ۴۱۰/۱۳؛ محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، ۳۵/۳.

۴۳. محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، ۳۵۵/۱.

۴۴. آخوند خراسانی، حاشیه‌المکاسب، ۱۱۸؛ کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۸۲؛ محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، ۳۵۳/۱؛ میرزای قمی، رسائل، ۸۴۲/۲؛ گلپایگانی، القضاء و الشهادات، ۴۰۰/۱؛ میلانی، المحاضرات فی فقه الإمامية، ۲۳/۲.

۴۵. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۳۱۲/۲۵؛ نراقی، مستند الشیعة، ۳۲۹/۱۷.

۴۶. رشتی، کتاب القضاء، ۳۳۸.

۴۷. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۶۳/۲۴؛ محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، ۳۵۲/۱.

دارای دین مستوعب است،^{۴۸} مشمول زکات نمی‌شود^{۴۹} و هرگاه وراثت در زمان رسیدن به حد نصاب زکات، مالک ترکه نباشند، زکات بر آن‌ها واجب نخواهد بود،^{۵۰} که با مخالفت‌هایی نیز همراه بوده است.^{۵۱} البته براساس برخی نظرات، در دین مستوعب بر ترکه در صورتی زکات نیست که دیون علاوه بر استیعاب بر ترکه، بر نمائات نیز مستوعب باشد. صرف نظر از اختلاف نظرات پیرامون بحث زکات، ذات «در حکم مال متوفا تلقی کردن ماترک» دلالت بر پذیرش اهلیت تملک متوفا دارد.

۱. ۴. بقای مالکیت متوفا بر ترکه در فرض وجود وصیت

استدلال‌هایی که موافق بقای مالکیت متوفا بر ماترک موضوع وصیت است، به مراتب قوی‌تر از استدلالاتی است که به علت وجود دین مستوعب، ترکه را در حکم مال متوفا در نظر می‌گیرد؛ چراکه اولاً، روایاتی وجود دارد که ثلث را متعلق به خود متوفا می‌داند؛ ثانیاً، مسلم است که تا قبل از قبول وصیت به وسیله موصی لهم، ثلث موصی به، نه داخل در مالکیت ورثه می‌شود و نه به ملکیت خود موصی لهم می‌آید^{۵۲} و اگر قائل به بقای مالکیت متوفا بر آن نباشیم لاجرم با بلا مالک شدن ثلث مورد وصیت مواجه خواهیم شد^{۵۳} که البته با مخالفت‌هایی نیز همراه بوده است.^{۵۴} برخی نظریه کاشفیت را برای برون رفت از ضرورت مالکیت متوفا مطرح کرده‌اند؛ به این صورت که پس از قبول وصیت به وسیله موصی له مشخص می‌شود که از زمان فوت، مالکیت به او منتقل شده و کاشف از مالکیت وی از زمان فوت موصی است؛ لذا در حقیقت، فتره زمانی وجود ندارد تا امکان بقای مالکیت متوفا بر آن متصور باشد.^{۵۵} این نظریه، مقبولیت فراگیری ندارد و نظریه بقای ماترک موضوع وصیت در حکم مال متوفا، نظر غالب و صائب در این زمینه است و دلالتی آشکار بر بقای اهلیت تملک پس از مرگ دارد.

۱. ۵. بقای مالکیت متوفا بر ترکه در صورت فوت موصی له قبل از قبول وصیت

در صورت فوت موصی له قبل از قبول وصیت، طبق روایت «الْوَصِيَّةُ لِوَارِثِ الَّذِي أُوصِيَ لَهُ»^{۵۶} ورثه موصی له حق قبول وصیت را دارند؛ در این صورت، یک نظر آن است که مال موضوع وصیت برای یک

۴۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۴۶/۱۵.

۴۹. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۱۶۶/۲۵.

۵۰. میلانی، المحاضرات فی فقه الإمامیه، ۲۳/۲؛ همدانی، مصباح الفقه، ۴۰۸ تا ۴۰۷/۱۳.

۵۱. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۵۰/۱۵؛ کرباسی، الارث فی الفقه الجعفری، ۳۲/۳.

۵۲. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۷۰/۲۱؛ کرباسی، الارث فی الفقه الجعفری، ۵۳/۳.

۵۳. گلپایگانی، القضاء و الشهادات، ۴۲۳/۱.

۵۴. گلپایگانی، بلغة الطالب، ۶۳۴/۱؛ رشتی، کتاب القضاء، ۳۳۹ تا ۳۳۸.

۵۵. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۳۱/۲.

۵۶. فیض کاشانی، الوافی، ۹۹/۲۴.

لحظه هم که شده به تملک متوفا در بیاید تا انتقال آن به وراثت توجیه‌شدنی باشد.^{۵۷} ولی اگر این احتمال را مخدوش بدانیم و معتقد باشیم که مال پس از قبول ورثه موصی له مستقیماً به مالکیت خود آن‌ها در می‌آید، باید قائل به بلا مالک بودن مال از زمان فوت متوفا (موصی) تا زمان پذیرش وصیت به وسیله وراثت موصی له باشیم که ممتنع است. فایده عملی این موضوع، در بحث امکان ارث بردن زن موصی له از موضوع وصیت مشخص خواهد شد.

۲. مالکیت جدید متوفا پس از مرگ

پذیرش امکان مالکیت پس از مرگ، محدود نیست به بقای مالکیت متوفا بر آن قسمت از ترکه که موضوع دین و وصیت است و ادله قاطعی موجود است که امکان پذیرش ایجاد «مالکیت جدید» پس از مرگ را فراهم کرده است.

برخی، به‌رغم اینکه «حدوث دین جدید پس از مرگ» را پذیرفته‌اند، امکان «تملک جدید پس از مرگ» را قبول نکرده‌اند،^{۵۸} در حالی که امور اعتباری از جمله امور تسامحی است که ممکن است حتی مشمول میت هم بشوند و همان‌گونه که در عالم اعتبار، ماترک می‌تواند در ملکیت میت باقی بماند، به همان اعتبار می‌توان قائل به صحت ایجاد ملکیت پس از موت شد^{۵۹} که ذیلاً به ذکر ادله و مصادیق آن می‌پردازیم.

۲. ۱. مالکیت متوفا بر دیه جنایت بر اموات

از مصادیق بارز پذیرش ایجاد مالکیت جدید پس از مرگ، قبول مالکیت متوفا بر دیه ناشی از جنایت بر جسد است. شکی نیست که حرمت میت مانند حرمت زنده است؛^{۶۰} اعتدای بر میت مسلمان جایز نیست.^{۶۱} میت از حیث دیه در حکم جنین است.^{۶۲} برخلاف دیه انسان زنده، در دیه میت، تفاوتی بین زن و مرد یا صغیر و کبیر وجود ندارد.^{۶۳} براین اساس، برای قطع اعضای منفرد، صد دینار و برای هریک از اعضای دوتایی مانند دست، پنجاه دینار معین شده است و دیه سایر اعضا هم براساس همین نسبت‌ها تعیین می‌شود.^{۶۴}

۵۷. خونی، موسوعة، ۳۳/۳۲۵.

۵۸. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۲/۳۱.

۵۹. محسنی، القواعد الأصولية والفقهية فی المستمسک، ۳۵۸.

۶۰. مدرسی، الفقه الاسلامی، ۳۰۳؛ فاضل موحدی لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۲۸۹.

۶۱. فاضل موحدی لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۲۸۹.

۶۲. ابن‌ادریس، موسوعة، ۱۳/۱۳۶؛ بیهقی نیشابوری کیدری، اصباح الشیعة، ۵۱۰.

۶۳. مدرسی، الفقه الاسلامی، ۳۰۳؛ خونی، موسوعة، ۹۴/۴۹؛ مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۳۶۳/۶.

۶۴. بیهقی نیشابوری کیدری، اصباح الشیعة، ۵۱۰؛ ابن‌ادریس، موسوعة، ۱۳/۱۳۶؛ صاحب‌الجواهر، معجم الفقه الجواهر، ۶۶۷/۲؛ حکیم، منهاج الصالحین،

وجه افتراق دیه جنین و مرده آن است که دیه جنین به ارث می‌رسد ولی دیه میت به ارث نمی‌رسد، بلکه صرف امور خیر می‌شود که حتی بر آن ادعای اجماع شده است.^{۶۵} درحقیقت، باتوجه به روایات موجود، قول مشهور آن است دیه جنایت بر متوفا، معلق به خود میت است^{۶۶} و این دیه صرف ادای دیون متوفا می‌شود.^{۶۷} بدیهی است که پذیرش مالکیت متوفا بر این دیه، مستلزم قائل بودن به تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ است و اما نظر غیر مشهور که نمی‌تواند مطمح نظر باشد، آن است که دیون متوفا از این محل پرداخت‌شدنی نیست،^{۶۸} چراکه دین باید از ترکه ادا شود، در صورتی که دیه جنایت بر اموات به ارث نمی‌رسد، لذا مشمول عنوان ترکه نیست.^{۶۹} برخی برای توجیه مشمول ارث نبودن این نوع از دیه، استدلال کرده‌اند که ورثه از اموال متوفا در لحظه مرگش ارث می‌برند اما دیه جنایت بر میت، پس از مرگ پدید می‌آید؛ لذا ورثه از آن ارثی نخواهند برد.^{۷۰} طبق نظر دیگری که به سیدمرتضی و ابن‌ادریس حلی منسوب شده، دیه جنایت بر میت را متعلق به بیت‌المال دانسته است.^{۷۱} این نظر مبتنی بر روایتی است^{۷۲} که دلالتی بر مفهوم بیان‌شده ندارد.^{۷۳} درنهایت باید گفت که براساس قول راجح و مشهور، دیه جنایت بر اموات، به خود متوفا تعلق دارد و اقوال دیگری، که این دیه را از باب مجازات و جریمه می‌دانند و آن را متعلق به بیت‌المال می‌دانند، مخالف مشهور هستند^{۷۴} و بدیهی است که در نظر گرفتن مالکیت دیه جنایت بر اموات برای خود متوفا بدون مفروض دانستن «تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ» متصور نخواهد بود.

۲.۲. مالکیت متوفا بر دیه قتل

پرواضح است که دیه قتل پس از حصول قتل و مرگ شخص ثابت می‌شود، لذا اصولاً نباید جزو ماترک متوفا به شمار رود؛ چراکه ماترک به اموال شخص در زمان مرگ اطلاق می‌شود و قاعدتاً شامل دیه قتل که الزاماً پس از حصول فوت ثابت می‌شود، نمی‌شود و این قضیه سبب بروز این ابهام می‌شود که اگر دیه قتل

۳۲۱/۳: هاشمی شاهرودی، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، المعجم الفقهی، ۵۱۶/۲.

۶۵. صاحب‌جواهر، معجم الفقه الجواهر، ۶۶۷/۲: حکیم، منهاج الصالحین، ۳۲۱/۳: خونی، موسوعة، ۹۴/۴۹: ابن‌ادریس، موسوعة، ۱۳۶/۱۳: صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۸۷/۴۳: بیهقی نیشابوری کیدری، اصباح الشیعة، ۵۱۰: هاشمی شاهرودی، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، المعجم الفقهی، ۵۱۶/۲: خونی، محاضرات فی الموارث، ۲۵۰: تبریزی، تنقیح مبانی الأحکام، ۳۴۰/۴.

۶۶. کلینی، الکافی، ۴۷۶/۱۴: مجلسی، بحار الأنوار، ۴۲۵/۱۰۱: طوسی، النهایة، ۷۸۰: صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۸۸/۴۳.

۶۷. مدرسی، الفقه الاسلامی، ۳۰۳: حکیم، الاحکام الفقهیة، ۵۵۷.

۶۸. مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ۳۶۴/۶.

۶۹. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۸۸/۴۳.

۷۰. میرشکاری، مظفری، «مستولیت مدنی ناشی از ورود زیان بدنی به متوفا»، ۳۶۹.

۷۱. مدرس، کفایة المحصلین، ۶۳۵/۲: ابن‌ادریس، موسوعة، ۱۳۶/۱۳.

۷۲. حر عاملی، تفصیل وسائل الشریعة، ۳۲۷/۲۹.

۷۳. مفید، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ۷۶۰/۱۴: روحانی، فقه الصادق، ۳۶۵/۲۶: فاضل موحدی لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۲۹۲ تا ۲۹۱.

۷۴. صافی گلپایگانی، التعزیر: احکانه و حدوده، ۹۰.

جزو ماترک متوفا نیست، پس بر چه اساس دیون او از آن استیفا می‌شود و به وراث او می‌رسد؟ درباره نحوه انتقال دیه قتل به وارث دو نظر دارد: برخی، دیه را داخل در اموال متوفا می‌دانند؛ به این صورت که ولو برای یک لحظه هم که شده دیه در مالکیت متوفا ایجاد می‌شود و سپس از متوفا به ورثه منتقل می‌شود. اما برخی دیگر دیه را اساساً متعلق به خود ورثه در نظر می‌گیرند و دخول آن در مالکیت متوفا را منتفی تلقی می‌کنند.^{۷۵} بدیهی است که براساس نظر اخیر، دیه مشمول ارث نیست و ادای دیون متوفا از دیه قتل ممکن نخواهد بود؛ چراکه اگر دیه مستقیماً در ملکیت ورثه ایجاد شود و از ابتدا مال وراث باشد، امکان پرداخت دیون متوفا از آن مقدور نخواهد بود، درحالی که در واقعیت چنین نیست و طبق صریح روایات، مسلم آن است که دیه به ارث می‌رسد^{۷۶} تا جایی که حتی بر آن ادعای اجماع شده است^{۷۷} و مقتضی ارث هم این است که دیه باید ابتدائاً به ملکیت متوفا درآمده باشد تا از طریق ارث، قابلیت انتقال به وراث را داشته باشد!^{۷۸} از این روست که براساس نظریه صائب، دیه در جمیع اقسام قتل (در قتل عمد با اندکی اختلاف نظر) به منزله ملک میت است و از او به وراث منتقل می‌شود.^{۷۹} افزون بر اینکه، مانعی وجود ندارد که متوفا مالک دیه شود؛ چراکه ملکیت امری اعتباری است که ممکن است حتی به اشیا و جمادات نیز تعلق گیرد؛ همانند مسجد (در مالکیت وقف) یا مالکیت شبکه و تور ماهیگیری نسبت به صیدی که بعد از مرگ صیاد داخل آن شود.^{۸۰} اصولاً براساس مالکیت متوفا بر دیه قتل است که امکان پرداخت دیون متوفا از این دیه واجب تلقی می‌شود؛ چراکه دیه بدل از قصاص نیست تا ابتدائاً متعلق به وراث باشد، بلکه بدل از نفس مقتول است و ابتداء الامر به خود متوفا تعلق می‌گیرد و سپس براساس مقررات ارث به وراث منتقل می‌شود، درحالی که اگر دیه بدل از قصاص تلقی می‌شد می‌بایست صرفاً به عصبه تعلق می‌گرفت؛ چون فقط عصبه حق اجرای قصاص دارند، درحالی که چنین نیست و دیه براساس مقررات ارث به وراث می‌رسد که مستلزم مالکیت قبلی متوفا بر دیه است.^{۸۱} مستظهر دیگر این ادعا که مبنایی روایی نیز دارد این است که وارث با گذشت از دیه قتل، ضامن دیون متوفا می‌شوند^{۸۲} و این قضیه کاشف از آن است که دیه، ملک میت است و از اوست که به ورثه منتقل می‌شود و در غیر این صورت، ضامن تلقی کردن ورثه بی معنا می‌بود. شیخ

۷۵. مشکینی اردبیلی، التعلیقة على الشرائع الاسلام، ۱۴۴/۳.

۷۶. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۹۷/۱۷؛ محسنی، معجم الأحادیث المعتمدة، ۳۸۴/۸؛ شبیری زنجانی، المسائل الشرعية، ۶۷۹.

۷۷. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۱۵۹/۲۴.

۷۸. خونی، التنقیح فی شرح المکاسب، ۱۵۰/۱.

۷۹. مجلسی، ملاذ الاخیار، ۸۵؛ خونی، موسوعة، ۸۰/۴۹، ۸۲، ۸۳؛ روحانی، فقه الصادق، ۴۳۹/۲۴؛ کرباسی، الإثر فی الفقه الجعفری، ۵۴/۸.

۸۰. خونی، موسوعة، ۸۳/۴۹.

۸۱. خونی، موسوعة، ۸۳/۴۹.

۸۲. فیض کاشانی، الوافی، ۸۶۴/۱۶.

انصاری قائل به وجود مالکیت تقدیری متوفا بر دیه قتل شده است.^{۸۳} صرف نظر از اینکه مالکیت متوفا را از نوع مالکیت تقدیری بدانیم یا اینکه دیه را در حکم مال متوفا در نظر بگیریم، هر درجه از مالک بودن و هر قسم از انواع مالکیت برای متوفا، مستلزم داشتن اهلیت تملک است.

۲. ۳. ایجاد مالکیت جدید پس از مرگ، با فسخ بیع به وسیله وراث

حق فسخ جزو آن دسته حقوقی است که با فوت به وراث منتقل می شود. با فسخ اصولاً مالکیت مبیع به فروشنده منتقل می شود و مالکیت ثمن هم به خریدار باز می گردد، از این روست که علی القاعده باید در صورت فسخ بیع به وسیله ورثه، مالکیت مبیع به بایع، که همان متوفاست، منتقل شود و ثمن از ماترک او پرداخت شود. البته در این خصوص نمی توان شاهد اجماع نظر بود و درباره اینکه حق مالکیت مبیع به چه کسی بر می گردد، می توان اصولاً شاهد دو گونه استدلال بود: ۱. اینکه حق خیار به وارث رسیده است و آن ها از سوی خودشان و به عنوان اصیل معامله را فسخ می کنند و مالکیت مبیع به وراث منتقل می شود؛^{۸۴} ۲. اینکه وارث به عنوان نایب متوفا فسخ معامله می کنند و فسخ ورثه مانند فسخ وکیل است، لذا مبیع در اثر فسخ به مالکیت میت در می آید و ثمن هم قاعدتاً بر ذمه متوفا ثابت می شود.^{۸۵} براساس نظر دوم، با فسخ، مالکیت مبیع ولو برای یک لحظه هم که باشد به خود متوفا بر می گردد. درحقیقت، وراث، عقد را از طرف خود فسخ نمی کنند؛ بلکه حق منحل کردن عقدی را که قبلاً منعقد شده را دارا هستند^{۸۶} و ظاهر معامله نیز دلالت بر آن دارد که وقتی معامله بین مشتری و میت واقع شده است، به محض فسخ عقد هر مال به مالکی که در زمان عقد داشته، بر گردد.^{۸۷} به عبارت گویاتر، فسخ عقد مقتضی انحلال عقد از زمان انعقاد آن است،^{۸۸} از این روست که انحلال عقد مستلزم دخول مبیع در ملک میت است و اگر عین ثمن معامله باقی باشد مشتری می تواند آن را مسترد کند و در غیر این صورت، تبدیل به دین میت می شود و موجبات اشتغال ذمه متوفا را فراهم می آورد و از ترکه خارج می شود.^{۸۹} فایده عملی قضیه آن است که در صورتی که مالکیت ابتدائاً به متوفا برسد و بعداً به ورثه منتقل شود، زوجه از عین زمین محروم می شود؛ چراکه انتقال براساس قواعد ارث صورت گرفته است. برخی برای پرهیز از عودت مبیع به مالکیت متوفا و پرهیز از پذیرش

۸۳. خونی، التنقیح فی شرح المکاسب، ۱۵۰/۱؛ گلپایگانی، بلغة الطالب، ۱۵۷.

۸۴. طباطبایی، حاشیة المکاسب، ۱۵۰/۲؛ طباطبایی، سؤال و جواب، ۱۹۷/۱.

۸۵. تبریزی، ارشاد الطالب، ۸۴۳/۴.

۸۶. روحانی، منهاج الفقاهة، ۳۷۵/۶.

۸۷. خونی، موسوعة، ۱۵۱/۴۰.

۸۸. خونی، مصباح الفقاهة، ۴۳۷/۷.

۸۹. خونی، موسوعة، ۱۵۲/۴۰؛ موسوی گلپایگانی، رسائل، ۱۱؛ انصاری، کتاب المکاسب، ۷۰/۳؛ خونی، مصباح الفقاهة، ۴۳۷/۷؛ تبریزی، ارشاد الطالب، ۸۴۴/۴.

مالکیت اموات، به قیاس اثر اعمال حق شفعه وراث و حق فسخ وراث اقدام کرده‌اند؛ با این توضیح که، اگر وراث دارنده حق شفعه، نسبت به اعمال این حق اقدام کنند، مالکیت مبیع به ملکیت خود آن‌ها وارد می‌شود نه به ملکیت مورث آن‌ها که فوت کرده است.^{۹۰} این ایراد به‌وضوح مردود است؛ چراکه شفعه یک تأسیس حقوقی خاص است که دارنده این حق می‌تواند بدون فسخ عقد اصلی، حصه مبیع را تملک کند و ثمن را هم شخصاً می‌پردازد، در حالی که در حق فسخ، عقدی که سابقاً واقع شده، برهم می‌خورد و مالکیت هریک از عوضین به طرف دیگر منتقل می‌شود.^{۹۱} افزون بر موارد مذکور، ادله دیگری را نیز می‌توان یافت که دلالت ضمنی بر بقای مالکیت متوفا پس از مرگ دارد: جرم‌انگاری ربایش «کفن متوفا یا ایمپلنت‌های درمانی یا دندان طلای موجود در جسد»، تحت عنوان سرقت،^{۹۲} دلالتی مسلم بر وجود مالکیت متوفا بر این اقلام دارد؛ چراکه قدر متقین آن است که این اموال به ارث نمی‌رسد و اگر در حکم مالکیت متوفا نیز نباشد و قاتل به بلامالک‌بودن آن باشیم، تسمیه واژه سرقت بر آن صحیح نخواهد بود و ربایش اشیای بلامالک اساساً سرقت تلقی نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

اهلیت به دو دسته تقسیم می‌شود: اهلیت تمتع و اهلیت استیفا. اهلیت تمتع یا اهلیة الوجوب، قابلیت است که فرد به‌اعتبار آن می‌تواند صاحب حق شود. اهلیت استیفا یا اهلیة الاداء نیز به قابلیت اطلاق می‌شود که افراد بتوانند در پرتو آن نسبت به اجرای حقوق خود اقدام کنند. پرواضح است که برای داشتن اهلیت استیفا، وجود شرایط عامه؛ یعنی عقل و بلوغ و رشد ضروری است، لذا امکان تداوم اهلیت استیفا بعد از مرگ متصور نیست.

در خصوص اهلیت تمتع نیز باتوجه به اینکه قانون مدنی در ماده ۹۵۸ بیان می‌دارد: «هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود»، بسیاری اهلیت تمتع را مختص به انسان دانسته و آن را بر واژه انسان اطلاق کرده‌اند. برخی دیگر نیز شرط برخورداری از اهلیت تمتع را زنده‌بودن انگاشته‌اند؛ حال آنکه فقه غنی اسلامی در بحث وقف بر جهات، برای جهت تعیین‌شده، اهلیت تمتع و تملک قائل است و در صورت وقف بر مساجد، مال موقوفه را داخل در مالکیت خود مسجد می‌داند و اصولاً مالکیت، پدیده‌ای است اعتباری که مستلزم وجود فیزیکی و خارجی نیست و ممکن است برای اموری که در عالم اعتبار نیز وجود

۹۰. یزدی، حاشیه المکاسب، ۱۴۵/۲.

۹۱. خونی، مصباح الفقاهة، ۴۳۷/۷؛ تبریزی، ارشاد الطالب، ۸۴۴/۴؛ روحانی، منهاج الفقاهة، ۳۷۶/۶.

۹۲. شاکری، کرمی کلباغی، «بررسی ربودن مال از قبر در فقه و حقوق کیفری ایران»، ۱۰۹؛ طوسی، المبسوط، ۳۴/۸.

دارد تعیین مالکیت شود و اگر «وجود فیزیکی خارجی» شرط لازم برای امکان مالکیت بود، لاجرم عناوین و جهات و شرکت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانستند اهلیت مالک بودن را کسب کنند.

در فقه شاهد احکام و گزاره‌هایی هستیم که دلالت بر بقای مالکیت اشخاص پس از مرگ و نیز امکان تملکات جدید پس از فوت دارد؛ استعمال عباراتی نظیر ملک‌المیت، حق‌المیت و مال‌المیت در متون فقهی، آن هم در سطحی گسترده، نشان‌دهنده تلقی مالکیت محدود برای متوفاست، که هم به صورت بقای مالکیت پس از مرگ و هم به صورت امکان مالکیت جدید پس از فوت پذیرفته شده است که اهم مصادیق آن به شرح زیر است:

۱. بقای مالکیت پس از مرگ

أ. در صورت وجود دین مستوعب: مشهور آن است که در صورت مستوعب بودن دین بر ترکه؛ یعنی در صورتی که دین از ترکه بیشتر باشد، چیزی به وراثت نمی‌رسد و تمامی ترکه (تا زمان تأدیة دیون)، در حکم مال متوفای باقی می‌ماند که بدون تلقی تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ، تصور چنین چیزی مقدور نخواهد بود.

ب. بقای مالکیت متوفا بر موصی به تا زمان حصول قبول موصی له: علاوه بر اینکه روایات موثقی وجود دارد که ثلث ترکه را متعلق به خود متوفا می‌داند، اساساً طبق نظریة اقوا تا زمانی که وصیت توسط موصی له پذیرفته نشده است، موصی به در حکم مال متوفا باقی می‌ماند، که مستلزم پذیرش بقای اهلیت تملک بعد از مرگ است.

۲. حدوث مالکیت جدید پس از مرگ

أ. مالکیت متوفا بر دیة ناشی از جنایت بر جسد: در اسلام برای جنایت بر جسد دیة مشخصی در نظر گرفته شده است که مقدار آن برابر با دیة جنین است اما تفاوت مهم و معنادار این دو در آن است که دیة جنین به ارث می‌رسد، در حالی که دیة متوفا متعلق به خود اوست و به وراثت نمی‌رسد و صرف ادای دیون خود متوفا می‌شود و در کارهای خیر به نیت متوفا هزینه می‌شود، بدیهی است که نمی‌توان مالکیت بر دیة جنایت بر اموات را متعلق به خود متوفا دانست اما وی را فاقد اهلیت تملک تلقی کرد!

ب. مالکیت متوفا بر دیة قتل: طبق صریح روایات و اجماع مبتنی بر آن، دیون متوفا باید از دیة قتل او پرداخت شود و سپس به ارث برسد، که لازمه این حکم، همانا مالکیت آنی متوفا بر این دیه است؛ چراکه اگر مستقیماً دیة قتل به وراثت می‌رسید و داخل در مالکیت متوفا نمی‌شد، امکان پرداخت دیون متوفا از آن مقدور نبود، به همین سبب است که بسیاری از فقها قائل به مالکیت تقدیری متوفا بر دیة قتل شده‌اند؛ با این توضیح که، دیه به صورت آنی به مالکیت متوفا داخل می‌شود و پس از کسر دیون به وراثت منتقل می‌شود.

پرواضح است که ایجاد مالکیت، چه به صورت واقعی و چه به صورت تقدیری، مستلزم داشتن اهلیت تملک است.

ج. مالکیت جدید متوفا پس از مرگ به دلیل ایجاد سبب مالکیت قبل از فوت: از جمله مثال‌های بارزی که در کتب فقهی برای ایجاد مالکیت تقدیری پس از مرگ بدان اشاره شده است، مالکیت صیاد فوت شده بر ماهی و صیدی است که بعد از مرگ او در تور یا دام افتاده باشد، که امری بلامنازع است و دلالتی محکم بر وجود اهلیت محدود تملک متوفا دارد. این قضیه در دنیای امروزی با مقوله «برنده شدن در لاتاری و قرعه کشی بعد از مرگ» عیان تر شده است، که بدون در نظر گرفتن اهلیت تملک بعد از مرگ و قائل بودن به ورود مالکیت جایزه قرعه کشی به ملکیت متوفا بدیهی است که نمی توان به پرداخت دیون متوفا از آن و تقسیم جایزه بین وراث حکم داد!

د. ایجاد ملکیت جدید پس از مرگ با فسخ بیع به وسیله ورثه: در فقه اسلامی حق فسخ با فوت شخص به ارث می رسد. مسئله مهم در این زمینه، آثار و نتایج حقوقی ناشی از این فسخ است. با فسخ اصولاً مالکیت مبیع به بایع بر می گردد و مالکیت ثمن نیز به مشتری عودت می یابد، بر همین اساس طبق نظر اقوا، با فسخ بیع به وسیله ورثه مالکیت مبیع به صورت آنی به متوفا بر می گردد و از او مجدداً به وراث می رسد. بدیهی است اگر مالکیت مبیع به متوفا بر نمی گشت و مستقیماً به وراث عودت می یافت؛ اولاً می بایست وراث، ثمن معامله فسخ شده را از مال خودشان به خریدار پرداخت می کردند؛ ثانیاً چون مبیع مستقیم به مالکیت وراث داخل شده است امکان پرداخت دیون متوفا از آن ممکن نبود، در حالی که طبق نظر مشهور، اولاً دیون متوفا از مبیعی که در اثر فسخ به او مسترد شده، پرداخت شدنی است؛ ثانیاً ثمن معامله فسخ شده باید از ترکه متوفا پرداخت شود که هر دوی این احکام، مستلزم برگشت مالکیت مبیع به متوفا ولو به صورت آنی است که اعتقاد به چنین چیزی بدون پذیرش تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ غیر متصور است.

موارد مذکور نشان دهنده این مهم هستند که امکان مالک بودن متوفا در فقه کلاً ممنوع نیست و قرائن و مصادیق فراوانی را در فقه می توان یافت که دلالت بر بقای مالکیت پس از مرگ و حتی امکان ایجاد مالکیت جدید پس از فوت دارد که مستلزم پذیرش امکان تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ است.

قانون مدنی ایران در ماده ۹۵۶ مقرر می دارد: «اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود.» بسیاری از حقوق دانان ایران نیز با اعتماد به اطلاق این ماده، مرگ را پایان بخش اهلیت انسان تلقی کرده اند، در حالی که به نظر می رسد این ماده به هیچ وجه حاوی چنین حکمی نیست؛ زیرا اولاً، قانونگذار در ماده ۹۵۶ مرگ را پایان «اهلیت شخص برای دارا شدن حقوق یا همان اهلیت استیفا» اعلام کرده و در خصوص سایر ابعاد اهلیت، نظیر «اهلیت تملک» ساکت است؛ ثانیاً،

احکام متعددی در قانون مدنی یا قوانین دیگر ایران وجود دارد که جز با پذیرش اهلیت مردگان (ولو به صورت محدود) توجیه‌شدنی نیست. برای نمونه، قانونگذار در قانون مدنی در مواد ۲۹۱ (برای ذمه میت)، ۱۲۶۷ (اقرار به نفع متوفا)، ۶۸۷ (ضمانت از دیون متوفا) و در قانون مجازات اسلامی در تبصره ۲ ماده ۲۰۱ (در بحث مالکیت متوفا بر دیه) و در قانون تجارت در ماده ۴۱۲ (در بحث اعلام ورشکستگی متوفا) تلویحاً وجود اهلیت اموات را تأیید و به مسائلی اشاره کرده که نوعاً از آثار و عوارض اهلیت ولو محدود برای اموات است و اعتبار اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی را مخدوش می‌کند. از این روست ماده ۹۵۶ قانون مدنی به سبب وجود استثنائات و تخصیص‌های متعدد وارده عملاً دچار تخصیص اکثر یا استثنای مستغرق شده است و از حیث اطلاق، قابلیت استناد را ندارد؛ چراکه این ماده، اهلیت را محدود به زمان تولد تا مرگ کرده است، درحالی که امکان مالکیت متوفا که مستند به ادله متعددی است، اثبات‌کننده تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ است و حجیت اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی را منتفی می‌کند.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. حاشیه المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۴۰۶ق.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. کتاب فی الوقف. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۱۳ق.
- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر. کتاب القضاء. قم: المؤتمر العلامة الآشتیانی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- آقامهدوی، اصغر، مهدی حبیبیان. «بررسی اهلیت شخص حقوقی در فقه و حقوق»، دو فصلنامه علمی تخصصی پژوهشنامه فقهی. س ۲، ش ۲، ۱۳۹۳، ۲۷ تا ۵۰.
- آفانطری، حسن. «بررسی فقهی حقوقی شخصیت حقوقی»، حقوق اسلامی. س ۱۴، ش ۵۴، ۱۳۹۶، ۹۷ تا ۱۲۵.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. موسوعة ابن ادریس الحلّی. قم: دلیل ما. ۱۳۸۷.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۱۰ق.
- ابن سعید، یحیی بن احمد. الجامع للشرائع. به تصحیح جعفر سبحانی تبریزی. قم: سید الشهداء العلمیة. ۱۴۰۵ق.
- اراکي، محمدعلی. رسالة فی الارث. قم: در راه حق. ۱۳۷۱.
- اعرافی، علیرضا. فقه تربیتی. به تحقیق محمدقاسم رجایی. قم: اشراق و عرفان. ۱۳۹۷.
- امامی خوانساری، محمد. الحاشیة الأولى علی المکاسب. بی‌جا: ۱۳۳۲ق.
- امین، سیدعلیرضا. «درآمدی بر نظریه شخصیت حقوقی در فقه امامیه»، تمدن حقوقی. ش ۹، ۱۴۰۰، ۵۴۱ تا ۵۵۷.
- doi: 10.22034/lc.2022.141396
- انصاری، قدرت‌الله، محمدجواد فاضل لنگرانی. احکام و حقوق کودکان در اسلام. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- ۱۳۹۲.

- انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب مکاسب. قم: دار الذخائر. چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- باریکلو، علی رضا. اشخاص و حمایت های حقوقی آنان. تهران: مجد. ۱۳۸۷.
- بهرامی حسین، محمد حسن بیاتی. «تأملی در شرعیت «شخصیت حقوقی»»، دو فصلنامه علمی ترویجی مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق. س ۱۳، ش ۳۹، ۱۳۹۸، ۴۵ تا ۶۶. doi: 10.22034/fvh.2019.3555
- بیهقی نیشابوری کیدری، محمد بن حسین. اصباح الشیعة بمصباح الشریعة. به تحقیق ابراهیم بهادری. قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع). ۱۳۷۴.
- تبریزی، جواد. ارشاد الطالب الی التعليق علی مکاسب. قم: مهر. ۱۴۱۲ق.
- تبریزی، جواد. تنقیح مبانی الأحکام. قم: دار الصدیقة الشهيدة (س). ۱۳۷۸.
- تحینی عاملی، محمد حسن. الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهیة. بی جا: دار الفقه. ۱۳۸۵.
- تفتازانی، مسعود بن عمر، عبید الله بن مسعود صدر الشریعة الثانی. شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح فی اصول الفقه. به تصحیح زکریا عمیرات. بیروت: دار الکتب العلمیة. ۱۴۱۶ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن. تفصیل وسائل الشریعة الی تحصیل مسائل الشریعة. قم: آل البیت (ع). ۱۴۱۶ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. تهران: اسلامیة. ۱۳۷۲.
- حسنی، هاشم معروف. نظریة العقد فی الفقه الجعفری. بیروت: مکتبة هاشم. بی تا.
- حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. ۱۴۳۲ق.
- حکیم، محمد تقی، علی عبد الحکیم صافی، علین رشدی. الضمان فی الفقه الإسلامی. تهران: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیة، المعاونیة الثقافیة. ۱۴۳۱ق.
- حکیم، محمد سعید. الاحکام الفقهیة. نجف: دار الهلال. ۱۴۲۸ق.
- حکیم، محمد سعید. منهاج الصالحین. قم: دار الهلال. ۱۴۳۳ق.
- خوئی، ابوالقاسم. التنقیح فی شرح مکاسب. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی. ۱۴۲۵ق.
- خوئی، ابوالقاسم. محاضرات فی الموارث. به تقریر محمد علی خراسان. قم: السبطين (ع). ۱۴۲۴ق.
- خوئی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. قم: انصاریان. ۱۴۱۷ق.
- خوئی، ابوالقاسم. موسوعة الامام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی. ۱۴۳۰ق.
- داوودی، سعید، ناصر مکارم شیرازی، جمعی از محققین. نقش فقهای شیعه در حل مسائل مستحدثه. قم: امام علی بن ابی طالب (ع). ۱۳۹۷.
- رجبی، عبد الله. «ضمان در هوش مصنوعی»، مطالعات حقوق تطبیقی. ش ۲، ۱۳۹۸، ۴۴۶ تا ۴۵۸. doi: 10.22059/jcl.2019.274782.633787
- رشتی، حبیب الله. کتاب القضاء. قم: دار القرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۰۱ق.

- رضوانی، صادق. بررسی تحلیلی و تطبیقی جرائم قذف، افترا و توهین. تهران: فرهنگ سبز. ۱۳۸۹.
- روحانی، محمدصادق. فقه الصادق. قم: مؤلف. بی تا.
- روحانی، محمدصادق. منهاج الفقاهة. قم: انوار الهدی. چاپ پنجم، ۱۴۲۹ق.
- ساکت، محمدحسین. دیباچه‌ای بر دانش حقوق. تهران: ثالث. ۱۳۸۷.
- شاکری، ابولحسن، داوود کرمی گلباغی. «بررسی ربودن مال از قبر در فقه و حقوق کیفری ایران»، فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی. س ۶، ش ۱۹، ۱۳۹۸، ۱۰۷ تا ۱۲۳.
- شیرازی زنجانی، موسی. المسائل الشرعية. قم: الفقاهة. ۱۳۸۷.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية. به شرح محمد کلانتر. قم: داوری. ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. حاشیه الارشاد. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. ۱۴۱۴ق.
- شهیدی، مهدی. تشکیل قراردادهای تعهدات. تهران: حقوقدان. ۱۳۷۷.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. حاشیه الارشاد. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. ۱۴۱۴ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۳۶۲.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. معجم الفقه الجواهر. بیروت: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه. ۱۴۱۷ق.
- صافی گلپایگانی، لطف الله. التعزیر: احکامه و حدوده. قم: دفتر معظم له. بی تا.
- صیمری، مفلح بن حسن. غایة المرام فی شرح شرائع الاسلام. بیروت: دار الهادی. ۱۴۲۰ق.
- طباطبایی قمی، تقی، غالب سیلوی. مصباح الناسک فی شرح المناسک. قم: محلاتی. ۱۴۲۵ق.
- طباطبایی، محمدکاظم. حاشیه المکاسب. قم: اسماعیلیان. ۱۴۱۰ق.
- طباطبایی، محمدکاظم. سؤال و جواب. گردآوری مصطفی محقق داماد و رضا استادی. به تحقیق حسن وحدتی شیرازی و محمود مدنی بجستانی. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی. ۱۳۷۶.
- طوسی، محمدبن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیه. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية. چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.
- طوسی، محمدبن حسن. النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی. بیروت: دار الکتاب العربی. ۱۴۰۰ق.
- عراقی، ضیاء الدین. کتاب القضاء. قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع). ۱۳۷۰.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل البيت (ع) لاحیاء التراث. ۱۴۲۳ق.
- علوی قزوینی، سیدعلی. «وضعیت حقوقی ترکة مادیون در دوران تصفیه»، فقه و مبانی حقوق اسلامی. س ۶، ش ۱، ۱۳۹۲، ۹۶ تا ۱۱۸. doi: 10.22059/jzfil.2013.36689
- علوی گرگانی، محمدعلی. منهج الناسکین. قم: دفتر حضرت آیت الله علوی گرگانی. ۱۳۹۱.
- عمران، محمد. الأسس العامة فی القانون. بیروت: منشورات الحلبي الحقوقية. ۲۰۰۲م.

- غلامعلی زاده کجو، محمد، اسماعیل رضایی. «بررسی شخصیت حقوقی ترکه»، دومین کنفرانس بین المللی و ملی مطالعات مدیریت حسابداری و حقوق. ۱۳۹۹، ۲۲ تا ۴۰.
- فاضل موحدی لنگرانی، محمد. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة. قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار(ع). چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. الوافی. اصفهان: مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علی(ع). ۱۴۰۶ق.
- قاسم زاده، عاتکه. «اهلیت جنین و اداره اموال او»، فقه اهل بیت. س ۱۴، ش ۵۶، ۱۳۸۷، ۱۷۶ تا ۱۹۰.
- قبولی درافشان، سید محمد مهدی، سید محمد هادی قبولی درافشان. «بررسی فقهی حقوقی ترکه پس از فوت متوفی»، نشریه علمی پژوهشی فقه و حقوق اسلامی. س ۴، ش ۷، ۱۳۹۲، ۱۴۹ تا ۱۷۶.
- قدرتی، فاطمه. «مبانی تداوم شخصیت حقوقی انسان پس از مرگ در مذاهب خمس و حقوق موضوعه»، آموزه های فقه مدنی. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. ش ۱۲، ۱۳۹۴، ۴۷ تا ۶۸.
- قنبری رباطی، ثریا، علی اکبر فلاح. «ماهیت شخصیت حقوقی در فقه و حقوق اسلامی»، فصلنامه علمی پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی. س ۶، ش ۱۹، ۱۳۹۳، ۴۱ تا ۵۲.
- کاشف الغطاء نجفی، حسن بن جعفر. انوار الفقاهة: کتاب المیراث. نجف: کاشف الغطاء. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- کرباسی، محمد ابراهیم بن علی. الإرث فی الفقه الجعفری. بیروت: الأعلمی. ۱۴۳۱ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. قم: دار الحدیث. ۱۴۳۰ق.
- گلپایگانی، محمدرضا. القضاء و الشهادات. به تقریر علی حسینی میلانی. قم: حقایق. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- گلپایگانی، محمدرضا. بلغة الطالب فی التعليق علی بيع المکاسب. به تقریر علی حسینی میلانی. قم: خیام. ۱۳۹۹ق.
- گلپایگانی، محمدرضا. هداية العباد. قم: دار القرآن الکریم. ۱۴۱۳ق.
- لطفی، اسدالله. مبادئ فقه. قم: هجرت. ۱۳۸۰.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. بحار الأنوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۴۰۳ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. ملاذ الاختیار فی فهم تهذیب الاخبار. به تحقیق مهدی رجایی. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی(ره). ۱۴۰۶ق.
- محسنی، محمد آصف. القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک. قم: پیام مهر. ۱۳۸۲.
- محسنی، محمد آصف. معجم الأحادیث المعتبرة. قم: ادیان. ۱۴۳۴ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. ۱۴۰۸ق.
- محقق داماد، مصطفی، محمد مهریار. «شخصیت حقوقی زکات در منظر فقهی و ارتباط آن با بیت المال». فقه و مبانی حقوق اسلامی. س ۵۳، ش ۲، ۱۳۹۹، ۴۲۳ تا ۴۴۱. doi: 10.22059/jjfil.2021.293181.668948

- مدرس، محمدعلی. کفایة المحصلین فی تبصرة احکام الدین. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۱۳۸۰.
- مدرسی، محمدتقی. الفقه الاسلامی. بیروت: مرکز العصر للثقافة و النشر. ۱۴۳۱ق.
- مرتضوی، سیدضیاء. «شخصیت و اهلیت حقوقی دولت در فقه»، فصلنامه تخصصی دین و قانون. ش ۱۴، ۱۳۹۵، ۸۵ تا ۹۴.
- مشکینی اردبیلی، علی. التعليقة على الشرائع الاسلام. به تحقیق مرتضی سیدابراهیمی. تهران: دار الحديث. ۱۳۹۲.
- مغنیه، محمدجواد. فقه الامام جعفر الصادق. قم: انصاریان. ۱۳۷۹.
- مفید، محمدبن محمد. سلسله مؤلفات الشیخ المفید. به تحقیق علی میرشریفی. بیروت: دار المفید. ۱۴۱۴ق.
- مکارم شیرازی، ناصر. بحوث فقهیه هامة. قم: مدرسة الإمام علی بن ابی طالب (ع). ۱۴۲۲ق.
- موسوی بجنوردی، محمد، فائزه مقتدایی. «ذمه از دیدگاه فقه امامیه با رویکردی بر نظرات امام خمینی (س)»، پژوهشنامه متین. س ۱۵، ش ۵۹، ۱۳۹۲، ۳۱ تا ۳۱.
- موسوی گلپایگانی، جمال الدین احمد. رسائل. نجف: المطبعة الحیدریة. چاپ اول، ۱۳۷۰.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. رسائل المیرزا القمی. به تحقیق عباس تبریزیان و دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (شعبه خراسان). قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۳۸۵.
- میلانی، محمدهادی. المحاضرات فی فقه الإمامیه: کتاب الزکاة. به تحقیق فاضل حسینی میلانی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد. چاپ اول، ۱۳۵۵.
- میرشکاری، عباس، خدیجه مظفری. «مسئولیت مدنی ناشی از ورود زیان بدنی به متوفا»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی. ش ۲، ۱۳۹۶، ۳۶۳ تا ۳۷۸.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. مستند الشیعة فی احکام الشریعة. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- هاشمی شاهرودی، محمود، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). المعجم الفقهیة لکتاب الشیخ الطوسی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). ۱۴۲۴ق.
- هدایت نیا، فرج الله. حقوق غیرایرانیان در جمهوری اسلامی ایران. قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص). ۱۳۸۸.
- همدانی، رضابن محمد هادی. مصباح الفقیه. به تحقیق محمد باقری. قم: المؤسسة الجعفریة لاحیاء التراث. ۱۳۷۶.

Transliterated Bibliography

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Hāshiyah al-Makāsib*. Tehran: Vizārat-i Farhang va Irshād Islāmī. 1986/1406.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Kitāb fī al-Waqf*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1993/1413.

'Alawī Gurgānī, Muḥammad 'Alī. *Manhaj al-Nāsikīn*. Qum: Daftar Ḥazrat Āyat Allāh 'Alawī Gurgānī. 2012/1391.

- ‘Alawī Qazwīnī, Sayyid ‘Alī. “Vaz’iyat Huquqī Tarikah-yi Madyūn dar Durān Taṣfiyih”, *Fiqh va Mabānī Huquq Islāmī*. yr. 46, no. 1, 2013/1392, 96-118.
- ‘Allāmah Ḥilli, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahā*. Qum: Āl al-Bayt(AS) li-Iḥyā’ al-Tūrāth. 2002/1423.
- Amīn, Sayyid ‘Alī Rizā. “Darāmadī bar Naẓariyah-yi Shakhṣiyat Huquqī dar Fiqh Imāmīyah”. *Tamadun Huquqī*. No. 9, 2022/1400, 541-557.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Makāsib*. Qum: Dār al-Dhakhā’ir, Chāp-i Awwal, 1991/1411.
- Anṣārī, Qudrat Allāh, Muḥammad Javād Faẓil Lankarānī. *Aḥkām va Huquq Kūdakan dar Islām*. Qum: Markaz-i Fiqhī A’imah Aṭhār(AS). 2014/1392.
- Āqā Nazārī, Ḥasan. “Barrisi Fiqhī Huquqī Shakhṣiyat Huquqī”. *Huquq Islāmī*. yr. 14, no. 54, 2018/1396, 97-125.
- Āqā Mahdavi, Aṣghar. Mahdi Ḥabibiyan. “Barrisi Ahliyat Shakhṣ-i Huquqī dar Fiqh va Huquq”. *Dū Faṣlnāmih-yi ‘Ilmi Takhaṣṣi Pazhūhnāmah-yi Fiqhī*. Yr. 2, no. 2, 2015/1393, 27-50.
- A’rafī, ‘Alī Rizā. *Fiqh Tarbiyatī*. researched by Muḥammad Qāsim Rajāyī. Qum: Ishraq va ‘Irfān. 2019/1397.
- Arākī, Muḥammad ‘Alī. *Risālah fi al-Irth*. Qum: dar Rāh Haq, 1992/1371.
- Āshtiyānī, Muḥammad Ḥasan ibn Ja‘far. *Kitāb al-Qaḍā’*. Qum: al-Mu’tamar al-‘Allāmah al-Āshtiyānī. Chāp-i Awwal, 2004/1425.
- Bahrāmī, Ḥusayn, Muḥammad Ḥasan Bayātī. “Ta’ini bar Shar’iyat “Shakhṣiyat Huquqī””, *Dū Faṣlnāmih-yi ‘Ilmi Tarvijī Muṭālī’ at Fiqh-i Islāmī va Mabānī Huquq*. yr. 13, no. 39, 2020/1398, 45-66.
- Bārīklū, ‘Alī Rizā. *Ashkhāṣ va Himāyat-hā-yi Huquqī ānān*. Tehran: Majd. 2009/1387.
- Bayhaqī Nayshābūrī Kiydarī, Muḥammad ibn Ḥusayn. *Iṣbāḥ al-Shi‘a bi Miṣbāḥ al-Shari‘a*. researched by Ibrāhīm Bahāduri. Qum: Mū’assisa al-Imām al-Ṣādiq (AS). 1996/1374.
- Dāwudī, Sa‘īd, Naṣir Makārim Shirāzī, Majmū‘i az Muḥaqiqīn. *Naqsh Fuqahāy Shi‘ah dar Ḥall-i Masā’il Mustahḍasah*. Qum: Imām ‘Alī ibn Abī Ṭālib (AS). 2019/1397.
- Fayḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaẓā. *al-Wāfi*. Isfahān: Maktaba al-Imām Amīr al-Mu’minīn ‘Alī (AS). 1986/1406.
- Faẓil Muwaḥḥidī Lankarānī, Muḥammad. *Tafṣīl al-Shari‘a fi Sharḥ Taḥrīr al-Wasīla*. Qum: Fiqh al-A’imah al-Aṭhār(AS). Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Ghulām’alīzādih Kajū, Muḥammad, Ismā‘īl Rizāyī. “Barrisi Shakhṣiyat Huquqī Tarikah”, *Duvvumīn Kunfirāns Biyn al-Milallī va Mili Muṭālī’ at Mudiriyat Hisābdārī va Huquq*, 2021/1399, 22-40.

Gulpāygānī, Muḥammad Rizā. *al-Qaḍā' wa al-Shahādāt*. Taqrīr 'Alī Ḥusaynī Milānī, Qum: Ḥaqā'iq. Chāp-i Duvvum, 1993/1413.

Gulpāygānī, Muḥammad Rizā. *Bulghat al-Ṭālib fī al-Ta'liq 'alā Bay' al-Makāsib*. Taqrīr 'Alī Ḥusaynī Milānī, Qum: Khayām, 1979/1399.

Gulpāygānī, Muḥammad Rizā. *Hidāya al-'Abād*. Qum: Dār al-Qurān-i Karīm. 1993/1413.

Ḥakīm, Muḥammad Sa'īd. *al-Aḥkām al-Fiqhiya*. Najaf: Dār al-Hilāl. 2007/1428.

Ḥakīm, Muḥammad Sa'īd. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qum: Dār al-Hilāl. 2012/1433.

Ḥakīm, Muḥammad Taqī, 'Alī 'Abd al-Ḥakīm Ṣāfi, 'Aliyān Rushdī. al-, *Damān fī al-Fiqh al-Islāmī*. Tehran: al-Majma' al-'Ālamī li-l-Taqrīb Bayn al-Madhāhib al-Islāmiyya, al-Mu'āwiniya al-Thaqāfiya, 2010/1431.

Hamadānī, Rizā ibn Muḥammad Hādī. *Misbāḥ al-Faqih*. researched by Muḥammad Bāqirī. Qum: Mū'assisa al-Ja'fariya li-Iḥyā' al-Tūrāth. 1998/1376.

Ḥasani, Hāshim Ma'rūf. *Nazariya al-'Aqd fī al-Fiqh al-Ja'fari*. Beirut: Maktaba Hāshim. S.d.

Hāshimī Shāhrūdī, Maḥmūd. Mū'assisa Dāyrah al-Ma'ārif Fiqh Islāmī bar Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS). al-Mu'jam al-Fiqhiyah li-Kutub al-Shaykh al-Ṭūsī, Qum: Mū'assisa Dāyrah al-Ma'ārif-i Fiqh Islāmī bar Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS). 2003/1424.

Hidāyatniyā, Faraj Allāh. *Huquq Ghiyr Irāniyān dar Jumhūrī Islāmī Irān*. Qum: Markaz-i Biyn al-Milallī Tarjumah va Nashr al-Muṣṭafā(pbu). 2010/1388.

Ḥurr 'Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Taḥṣīl Wasā'il al-Shi'a ilā Taḥṣīl Masā'il al-Shari'a*. Qum: Āl al-Bayt(AS). 1995/1416.

Ḥurr 'Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā'il al-Shi'a ilā Taḥṣīl Masā'il al-Shari'a*. Qum: al-Islāmiyya. 1994/1372.

Ḥusaynī 'Āmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawā'id al-'Allāma*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 2011/1432.

Ibn Idris, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Sarā'ir al-Ḥāwī li-Taḥrīr al-Fatāwī*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī, 1990/1410.

Ibn Idris, Muḥammad ibn Aḥmad. *Mawsū'at Ibn Idris al-Hilī*. Qum: Dalīl-i Mā. 2009/1387.

Ibn Sa'īd, Yahyā ibn Aḥmad. *al-Jāmi' li-l-Sharāy'*. Ed. Ja'far Subḥānī Tabrizī. Qum: Sayyid al-Shuhadā 'Ilmiyyah. 1985/1405.

Imāmī Khuwānsārī, Muḥammad. *al-Ḥāshiya al-Ulā 'alā al-Makāsib* s.l. 1914/1332.

'Irāqī, Ziyā' al-Dīn, *Kitāb al-Qaḍā'*. Qum: Mū'assisah-yi Ma'ārif Islāmī Imām Riḍā(AS). 1951/1370.

- Karbāsi, Muḥammad Ibrāhīm ibn Ḥasan. *al-Irth fi al-Fiqh al-Ja'farī*. Beirut: al-A'lamī. 2010/1431.
- Kāshif al-Ghiṭā' Najafī, Ḥasan ibn Ja'far. *Anwār al-Faqāhah: Kitāb Mirāth*. Najaf: Kāshif al-Ghiṭā'. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *al-Tanqīh fi Sharḥ al-Makāsib*. Qum: Mū'assisa Ihyā' Āṣār al-Imām al-Khū'i, 2004/1425.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Mausū'at al-Imām al-Khū'i*. Qum: Mū'assisa Ihyā' Āṣār al-Imām al-Khū'i. 2009/1430.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. Qum: Anṣariyān. 1996/1417.
- Khū'i, Abū al-Qāsim. *Muḥāḍarāt fi al-Mawārith*. Muqarr Muḥammad 'Alī Kharsān. Qum: Mū'assisa al-Sibtayn, 2003/1424.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfi*. Qum: Dār al-Ḥadīth. 2009/1430.
- Luṭfi, Asad Allah. *Mabādī Fiqh*. Qum: Hijrat. 2002/1380.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Bihār al-Anwār*. Beirut: Dār Ihyā' al-Tūrāth al-'Arabī. 1983/1403.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Malādh al-Akhyār fi Fahm Tahdhib al-Akhhbār*. researched by Mahdī Rajāyī. Qum: Kitābkhanah-yi 'Umumī Ḥaẓrat Āyat Allāh al-'Uzmā Mar'āshī Najafī, 1986/1406.
- Makārim Shirāzī, Nāṣir. *Buḥūth Fiqhiyah Hāma*. Qum: Irān: Madrisah al-Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib (AS). 2001/1422.
- Milānī, Muḥammad Hādī. *Muḥāḍarāt fi Fiqh al-Imāmiyya: Kitāb al-Zakāt*. researched by Fāzil Ḥusaynī Milānī, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. Chāp-i Awwal, 1977/1355.
- Mīr Shikārī, 'Abbās, Khadijah Muẓafarī. "Mas'ūliyat Madanī Nāshī az Vurūd Ziyān Badanī bi Mutiwafā", *Faṣlnāmihi-yi Huqūq Khuṣṣī*. no. 2, 2018/1396, 363-378.
- Mīrzā-yi Qumī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. *Rasā'il al-Mīrzā al-Qumī*. researched by 'Abbās Tabriziyan va Daftar-i Tablighāt-i Islāmī Ḥawzah-yi 'Ilmiyah Qum (Shu'bih-yi Khurāsān). Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 2007/1385.
- Mishkinī Ardabilī, 'Alī. *al-Ta'līq 'alā al-Sharā'i' al-Islām*. researched by Murtaẓā Sayyid Ibrāhīmī. Tehran: Dār al-Ḥadīth. 2014/1392.
- Mudarris, Muḥammad 'Alī. *Kifāya al-Muḥaṣilīn fi Tabṣira Ahkām al-Dīn*. Tehran: Anjuman Āṣār va Mafākhir Farhangī, 2002/1380.
- Mudarrisi, Muḥammad Taqī. *al-Fiqh al-Islāmī*. Beirut: Markaz al-'Aṣr li-l-Thaqāfa wa al-Nashr, 2010/1431.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *Silsilah Mū'allafāt al-Shaykh al-Mufid*. researched by 'Alī Mīr Sharifī. Beirut: Dār al-Mufid. 1994/1414.

- Mughniyah, Muḥammad Javād. *Fiqh al-Imām Ja'far al-Ṣādiq*. Qum: Anṣariyān. 1960/1379.
- Muḥaqqiq Dāmād, Muṣṭafā, Muḥammad Mihryār. "Shakhshiyat Huquqi Zakāt dar Manẓar Fiqhi va Irtibat ān bā Biyt al-Māl". *Fiqh va Mabāni Huquq Islāmī*. yr. 53, no. 2, 2021/1399, 423-441.
- Muḥaqqiq Hilli. Ja'far ibn Ḥasan. *Sharā'i' al-Islām fi Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Ismā'iliyān, 1988/1408.
- Muḥsinī, Muḥammad Āshif. *al-Qawā'id al-Uṣūliyya wa al-Fiqhiyyah fi al-Mustamsak*. Qum: Payām Mihr. 2004/1382.
- Muḥsinī, Muḥammad Āshif. *Mu'jam al-Aḥādith al-Mu'tabara*. Qum: Adyān. 2013/1434.
- Murtazawī, Sayyid Ḍiyā'. "Shakhshiyat va Ahliyat Huquqi Dūlat dar fiqh", *Faṣlnāmiḥ-yi Takhasuṣi Dīn va Qānūn*. No. 14, 2017/1395, 49-85.
- Musawī Bujnūrdī, Muḥammad. Fā'izah Muqtadāyī. "Zamah az Dīdgāh-i Fiqh Imāmīyah bā Rūykarkī bar Naẓarāt Imām Khumaynī". *Pazhūshnāmah-yi Matin*. Yr, 15, no. 59, 2014/1392, 1-31.
- Musawī Gulpāyghānī, Jamāl al-Dīn Aḥmad. *al-Rasā'il*. Najaf: al-Maṭba'at al-Hyderiyya. Chāp-i Awwal, 1951/1370.
- Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *Mustanad al-Shi'a fi al-Aḥkām al-Shari'a*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1995/1415.
- Qabūlī Durafshān, Sayyid Muḥammad Mahdī, Sayyid Muḥammad Hādī Qabūlī Durafshān. "Barrisi Fiqhi Huquqi Tarikah Pas az Fut Mutiwafa", *Nashriyeh-yi 'Ilmi Pazhūshish Fiqh va Huquq Islāmī*. yr. 4, no. 7, 2013/1392, 149-176.
- Qanbarī Ribāṭī, Surayā, 'Alī Akbar Falāḥ. "Mahiyat Shakhshiyat Huquqi dar Fiqh va Huquq Islāmī", *Faṣlnāmiḥ-yi 'Ilmi Pazhūshish Fiqh va Huquq Islāmī*. yr. 6, no. 19, 2015/1393, 41-52.
- Qāsimzādah, 'Atikih. "Ahliyat Janīn va Idārah-yi Amvāl U", *Fiqh Āl Bayt*. yr. 14, no. 56, 1967/1387, 176-190.
- Qudratī, Faṭimah. "Madanī Tadāvum Shakhshiyat Huquqi Insān pas az Marg dar Madhāhib Khamsah va Huquq Mawdu'ah", *Āmūzih-hā-yi Fiqh-i Madanī*. Razavi University of Islamic Sciences. No. 12, 2016/1394, 47-68.
- Rajabī, 'Abd Allāh. "Dāmān dar Hūsh Maṣnū'ī", *Muṭālāt Huquq Taṭbiqī*. no. 2, 2020/1398, 446-458.
- Rashtī, Ḥabīb Allāh. *Kitāb al-Qaḍā'*. Qum: Dār Qurān al-Karīm. Chāp-i Awwal, 1981/1401.
- Rizvānī, Ṣādiq. *Barrisi Taḥlīlī va Taṭbiqī Jar'īm Qazf, Iftirā va Tawhīn*. Tehran: Farhang Sabz. 2011/1389.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qum: Mu'allif, s.d.
- Rūḥānī, Muḥammad Ṣādiq. *Minhāj al-Faqāha*. Qum: Anwār al-Hudā. Chāp-i Panjum, 2008/1429.
- Ṣāfi Gulpāyghānī, Luṭf Allāh. *al-Ta'zīr: Aḥkāmuhu wa Hudūduhu*. Qum: Daftar Mu'zamulah. S.d.
- Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fi Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. Beirut: Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī, 1984/1362.

- Şāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Muʿjam al-Fiqh al-Jawāhir*. Beirut: Markaz al-Ghadir li-l-Dirāsāt al-Islāmiyya. 1996/1417.
- Sākit, Muḥammad Ḥusayn. *Dibāchih-i bar Dānish Ḥuqūq*. Tehran: Thālith, 2009/1387.
- Şaymarī, Muflīh ibn Ḥasan. *Ghāyat al-Marām fi Sharḥ Sharāʿi al-Islām*. Beirut: Dār al-Hādī. 1999/1420.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *al-Rawḍa al-Bahiya fi Sharḥ al-Lumʿa al-Dimashqiya*. bi Sharḥ Muḥammad Kalāntar. Qum: al-Dāwarī. 1990/1410.
- Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Hāsiyah al-Irshād*. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1994/1414.
- Shahīdī, Mahdī. *Tashkil Qarārdād-hā va Taʾahhudāt*. Tehran: Ḥuqūqdān. 1998/1377.
- Shākīrī, Abū al-Ḥasan, Dāwud Karamī Gulbāghī. "Barrīsī Rubūdan Māl az Qabr dar Fiqh va Ḥuqūq Kiyfarī Irān", *Faṣlnāmih-yi Takhasuṣī Fiqh va Mabānī Ḥuqūq Islāmī*. yr. 6, no. 19, 2011/1389, 107-123.
- Shubayrī Zanjanī, Mūsā. *al-Masāʾil al-Sharʿiyah*. Qum: al-Faqāha. 2009/1387.
- Ṭabāṭabāyī Qumī, Taqī, Ghālib Silāwī. *Miṣbāḥ al-Nāsik fi Sharḥ al-Manāsik*. Qum: Maḥalātī. 2004/1425.
- Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Kāzīm. *Hāshiyah al-Makāsib*. Qum: Ismāʿīliyyān. 1990/1410.
- Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Kāzīm. *Suʾāl wa Jawāb*. Girdāvari Muṣṭafā Muḥaqqiq Dāmād va Riżā Ustādī. researched by Ḥasan Vaḥdatī Shubayrī va Maḥmūd Madanī Bajistānī. Tehran: Markaz-i Nashr-i ʿUlum-i Islāmī. 1998/1376.
- Tabrizī, Javād. *Irshād al-Ṭālib ilā al-Taʾliq ʿalā al-Makāsib*. Qum: Mihr. 1992/1412.
- Tabrizī, Javād. *Tanqīḥ Madanī al-Aḥkām..* Qum: Dār al-Şidiqa al-Shahīda. 1959/1378.
- Taftāzānī, Masʿūd ibn ʿUmar. ʿUbayd Allāh ibn Masʿūd Ṣadr al-Sharīʿa al-Thānī. *Sharḥ al-Talwīḥ ʿalā al-Tawḍīḥ li-Matn al-Tanqīḥ fi Uṣūl al-Fiqh*. ed. Zakariyā ʿUmayrāt. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyya. 1995/1416.
- Tarḥīnī ʿĀmilī, Muḥammad Ḥasan. *al-Zubda al-Fiqhiya fi Sharḥ al-Rawḍa al-Bahiya*. S.l. Dār al-Fiqh, 2007/1385.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūṭ fi Fiqh al-Imāmiyah*. Tehran: al-Maktaba Murtaẓawiya li-l-hyāʾ al-Āṣār al-Jaʿfariya. Chāp-i Sivum, 1967/1387.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Nihāya fi Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʿArabī. 1980/1400.
- ʿUmrān, Muḥammad. *al-Usus al-ʿĀmma fi al-Qānūn*. Beirut: Manshūrāt al-Ḥalabī al-Ḥuqūqiya. 2002/1423.